

نقد و بررسی کتاب «ساخت زبان فارسی»^۱ با رویکرد معیارهای نقد و نقد بر نقد

(از ص ۱۰۱ تا ۱۱۴)

مقدمه

الف) نقد

نقد حاضر، نقدی صورت‌نگرایانه در کنار نقد دانشگاهی است. در یک تعریف کلی و عام، نقد صورت‌نگرایانه (فرمالیستی)، نقدی است که در بررسی یک اثر، اصالت را به صورت (ساخت: فرم) می‌دهد و عمده توجهش به لزوم وجود رابطه‌ای انداموار و ارگانیک، میان اجزای مختلف یک اثر است؛ به طوری که تمامی قسمت‌های یک نوشته، توانایی پشتیبانی و تقویت یکدیگر را داشته باشند. نقد دانشگاهی نیز که بر اصول استوار است، می‌کوشد در هر حوزه، پیوندهایی میان نوشته و اصول مرتبط بیابد و بررسی دقیق و موشکافانه‌ای از موضوع به دست دهد؛ بدین ترتیب شاید بتوان نقد صورت‌نگرایانه را زیرعنوان نقد کل‌نگر و نقد دانشگاهی را زیرعنوان نقد جزءنگر مطرح کرد که هر دو، نوعی نقد فنی به شمار می‌آیند.

نقد و بررسی یک کتاب درسی دانشگاهی، تابع اصول و معیارهایی است اما متأسفانه گاه نقد اینگونه آثار از سوی نقادان، فقط مبتنی بر چند و حتی تنها یک مورد از این اصول صورت می‌گیرد. در نقد کتاب ساخت زبان فارسی سعی می‌شود، معیار بررسی، مطابق با الگوی نقد (زرین‌کوب ۱۳۵۴؛ افضلی، ۱۳۸۷؛ سرشار، ۱۳۸۴؛ ملکی، ۱۳۸۵؛ بهرام بیگی، ۱۳۸۵ و بارت، ۱۹۷۹) یک کتاب درسی دانشگاهی باشد و در قالبی منظم و مشخص طرح‌ریزی گردد.

۱. ساخت زبان فارسی؛ آریتا افراشی (۱۳۸۶) چاپ اول، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

۱- ارزیابی صوری (کالبدشناسی کتاب)

اساساً مؤلفی که کتاب درسی می‌نگارد، از همان ابتدا مخاطب تعریف شده‌ای در ذهن دارد و می‌کوشد محتوای نوشته خود را متناسب با مخاطب خود تنظیم کند که افزایش به خوبی این معیار، یعنی مخاطب محوری را در تألیف این کتاب در نظر داشته است. بر اساس آنچه مؤلف در پیشگفتار (صص ۲۰۱) آورده است، این کتاب درس‌نامه‌ای برای دو واحد درس تخصصی ساخت زبان فارسی دوره کارشناسی زبان بوده و پیش‌نیازی برای دروس زبان‌شناسی این دوره می‌باشد. به گفته او، نگارش این کتاب به دلیل نیاز دانشجویان این دوره به منبعی ساده‌تر و با پیچیدگی و حجم کمتر از آثار تألیفی دیگری در این حوزه است؛ به عبارت دیگر، این کتاب پاسخی به نیازهای خواننده ویژه خود می‌باشد که به درستی همسو با معیار تناسب و پاسخ‌گویی نگاشته شده است؛ چرا که همواره دانشجویان و دانش‌آموزان از طریق نیازهای درسی خود با کتابهای درسی پیوند می‌خورند.

کتاب مورد بحث، در یازده فصل، توصیفی از اصطلاحات بنیادی زبان‌شناسی را به همراه معرفی ویژگیهای آوایی - واجی، ساختواژی (صرفی) و نحوی زبان ارائه می‌کند. مؤلف با سیری منطقی، فصلها و زیر فصلهای کتاب را تنظیم کرده است، به طوری که به ترتیب با معرفی کوچکترین واحدهای زبانی و در نهایت توصیف واحدهای بزرگتری چون گروه و جمله، نوعی وحدت موضوع - که معیار دیگری در نگارش یک کتاب درسی است - به این اثر بخشیده است. این معیار از ویژگیهای فرایند آموزش است؛ چرا که آموزش، رویدادی وحدت‌گراست و این رویداد ذهنی نیازمند شرایط و عناصر منسجم و یکپارچه است تا در کیفیت یادگیری، اثربخش باشد. در همین راستا شرط آموزشی بودن محتوا در نقد یک کتاب درسی مطرح می‌شود؛ کتاب مورد بحث، با روشی ساده و روان و با استفاده از جملات روشن و عاری از پیچیدگی و ارائه نمونه‌ها و مثالهای فارسی، مفاهیم تخصصی زبان‌شناسی را توضیح داده و با طرح تمرینها و سؤالات چندگزینه‌ای به خوبی نشان می‌دهد که آموزشی بودن از اهداف اصلی در نگارش آن بوده است؛ و البته گاه کتابهای علمی و درسی منتشر شده، فاقد این ویژگی

هستند زیرا علمی بودن یک نوشته لزوماً با آموزشی بودن آن همراه نیست، همان‌گونه که عالم بودن افراد همیشه با آموزگار بودنشان توأم نیست.

نمایه‌سازی نیز از جمله امکاناتی است که یک کتاب درسی دانشگاهی باید دارا باشد و البته بهتر بود در این کتاب (ساخت زبان فارسی) از یک نمایه یا واژه‌نامه که در رفع ابهامات معادل‌گزینی نیز بسیار مؤثرند استفاده می‌شد. علاوه بر این در این کتاب از سیستم ارجاع‌دهی دقیقی استفاده نشده است؛ ویژگی‌ای که از ضوابط صوری یک کتاب درسی دانشگاهی به‌شمار می‌رود. همچنین جای جدولی برای معرفی علائم و نشانه‌های به کار گرفته شده در این کتاب خالی به نظر می‌رسد.

در مورد شماره‌گذاری زیرفصلها نیز مؤلف محترم بهتر بود شماره فصل را در سمت راست و شماره زیرفصلها را به ترتیب در سمت چپ قرار می‌داد.

۲- ارزیابی محتوایی (اعتبارسنجی کتاب)

کتاب ساخت زبان فارسی بر اساس پدیدآوری یک کتاب درسی^۱ و بر اساس نگارش، نگارشی ارتباطی^۲ است؛ یعنی دارای روشی است که در آن هدف از نگارش ایجاد ارتباط و رساندن پیام است. روش‌شناسی نگارش ارتباطی، شامل دو مبحث استناد و استدلال است. مبحث استناد، مبنای تجربی - تحقیقی داشته و اثر را بر اساس اعتبار علمی می‌سنجد، اگرچه امروزه حفظ اعتبار مطالب یک کتاب، کار آسانی نیست، زیرا میزان تغییر و تحوّل علمی و اختلاف و تعدد آراء صاحب‌نظران بسیار بالاست. کتاب مذکور نیز از اعتبار علمی خوبی برخوردار است، هرچند سطح زبان علمی متفاوتی با اثر قبلی مؤلف (در حوزه معناشناسی) و آثار مشابه دارد. گستره پوشش موضوعی و محدوده کاربرد این کتاب نیز با توجه به نوع داده‌های ارائه شده و مخاطبان اثر، منطقی به نظر می‌رسد. اما در بحث استدلال که مبنای عقلی - استدلالی داشته و به ارزیابی اثر به جهت عدم تناقض بین اجزاء و نیز مفاهیم مربوط می‌پردازد، با مشکلات معدودی مواجه است.

1. textbook

2. communicative writing

در فصل اول که به عنوان نوعی پیش‌زمینه ارائه شده است، مؤلف از دو رابطهٔ همنشینی و جانشینی با نام دو فرایند نام می‌برد (ص ۸) که بهتر بود عنوان فرایند برای این روابط به کار گرفته نمی‌شد؛ اگرچه خود مؤلف نیز از معادل انگلیسی «relation» برای آنها استفاده کرده است.

در بخش دوم از فصل دو (ص ۳۴) مؤلف، جایگاه تولید همخوانها را مانند دانشمندان متقدم عربی چون خلیل بن احمد (۷۹۱-۷۱۸ هـ) استاد سیبویه (قرن دوم هـ)، به ترتیب از چاکنای معرفی می‌کند تا به جایگاه دو لبی برسد (ورستگ، ۱۹۹۷: ۲۳) که درست بر خلاف جهت تقسیم‌بندی زبان‌شناسان امروزی (غربی) است.

در بخش ششم از فصل دوم نیز که بحث در مورد حوزه‌های آواشناسی و واج‌شناسی است (ص ۴۱) مؤلف می‌بایست از علامت [^w] برای [+لبی] یا به عبارت دیگر، ویژگی «لبی شده» استفاده می‌نمود نه از [ⁿ]، زیرا وقتی همخوانی با رهش خیشومی تولید شود آن را با مشخصه [ⁿ] نشان می‌دهند (کاتامبا ۱۹۹۳: XIV). در صفحهٔ بعد هم (ص ۴۲) در مقابل شمارهٔ ۳۷، عنوان شده که /p/ در کلمهٔ «پنجره» خیشومی شده است، در حالی که اگر /p/ خیشومی می‌شد می‌بایست کاملاً به /m/ بدل می‌گردید، حتی اگر در مجاورت بلافصل /n/ بوده باشد. همچنین لازم به یادآوری است که فقط واژه‌ها هنگام قرار گرفتن پیش از همخوانهای خیشومی، خیشومی شده^۱ می‌شوند (ثمره، ۱۳۸۱: ۸۶). در مورد به کارگیری معادلهای فارسی برای lexeme و word که متیوز (۱۹۷۴، ۱۹۹۱) آنها را از هم متمایز دانسته است، با وجود اینکه غالب زبان‌شناسان ایرانی به این تمایز واقف‌اند اما عدم به کارگیری معادلهای «تکواژه^۲» برای lexeme و «واژه» یا «کلمه» برای word از سوی هیچ یک از آنها به درستی استفاده نمی‌شود و فقط محدود به ارائهٔ تعاریف از سوی آنهاست. لذا این مشکل تنها مختص این کتاب نیست و متأسفانه در تمام کتابهای فارسی این حوزه دیده می‌شود.

فصلهای سوم و چهارم به معرفی و توصیف خط واج‌نگار فارسی و همچنین قواعد

1. nasalized

۲. واژه مصوب فرهنگستان

و فرایندهای آوایی در زبان فارسی اختصاص یافته است و توصیف نسبتاً جامعی در این باره ارائه می‌شود.

در فصل پنجم (ص ۶۵) مؤلف در تعریف واژه انتزاعی (lexeme) از مثالهای انگلیسی و فارسی استفاده کرده که مثال انگلیسی «SLEEP» برای این تعریف کاملاً درست است اما مثالهای فارسی /xor/ و /puš/ نمونه صحیحی در این مورد نیستند چرا که در زبان فارسی از صورت مدخلی مصدر برای نشان دادن واژه انتزاعی صیغگان فعلی استفاده می‌شود و نه از ریشه افعال. همچنین در ادامه بحث (ص ۶۶) باز هم در نظر گرفتن کلمه «کار» به عنوان واژه انتزاعی برای دو کلمه «کاری» در دو جمله (۶۶) و (۶۷) صحیح نیست؛

- عجب کاری کردی!

- تیم استقلال در یک حمله کاری به سپاهان اصفهان یک گل زد؛

زیرا /-i/ در کلمه «کاری» در جمله دوم، یک پسوند اشتقاقی است نه صرفی، در حالی که رابطه میان صورتها در صیغگان «XORDAN» و «PUŠIDAN» بر اساس وندهای تصریفی است.

در بخش بعد از همین فصل (ص ۶۷) مؤلف به تقسیم‌بندی تکواژها پرداخته و ابتدا آنها را به تکواژهای آزاد و وابسته و سپس به طور جداگانه به تکواژهای قاموسی و دستوری تقسیم کرده است که بهتر بود به رابطه این تقسیم‌بندیها با هم، اشاره می‌شد تا خواننده دچار ابهام نشود. در کتابهای تخصصی (کاتامبا، ۱۹۹۳: ۴۷-۴) معمولاً تکواژها به دو دسته آزاد و وابسته و هر یک از این دسته‌ها نیز خود به دو زیرگروه واژگانی و دستوری/نقشی تقسیم می‌شوند. وندها نیز چه اشتقاقی و چه تصریفی زیرگروهی از تکواژهای دستوری وابسته به شمار می‌روند.

در بحثی پیرامون وندهای اشتقاقی و تصریفی (ص ۶۹) مؤلف، نشانه نکره /-i/ و نشانه /-an/ را در دسته وندهای تصریفی قرار می‌دهد. در مورد نشانه نکره /-i/ از آنجا که این تکواژ تکیه به خود نمی‌گیرد و همچنین تشکیل یک گروه (کنابی = یک کتاب)

می‌دهد اساساً یک واژه‌بست^۱ است (نک: شقاقی، ۱۳۷۴) و هنگامی ظاهر می‌شود که بخواهد در ساختمان واحدهای زبانی بزرگتر مانند گروه به‌کار رود که البته این وضعیت، تناقضی با تصریفی بودن آن ندارد، اما پسوند مصدرساز /-an/ (ص ۷۱) به دلیل اینکه مقولۀ دستوری واژه را تغییر می‌دهد و آن را به اسم (اسم مصدر) تبدیل می‌کند، یک وند اشتقاقی است (کلباسی، ۱۳۷۱: ۱۱۲).

در فصل ششم (ص ۷۶) همچنین آمده است که تکواژ صفر، وندی تصریفی است در حالی که این تکواژ، وندی دستوری بوده و می‌تواند وند اشتقاقی هم باشد، به طوری که در تعریف فرایند تبدیل (اشتقاق صفر) کاربرد دارد و نقش آن تغییر مقولۀ واژه است (بائر، ۲۰۰۳: ۳۸؛ کاتامبا، ۱۹۹۳: ۵۵). علاوه بر این، رخداد تکواژ صفر تصریفی در زبان فارسی، در شش جایگاه است نه دو جایگاه که عبارتند از:

- ۱- سوم شخص مفرد گذشته ساده : خواند Ø.
- ۲- سوم شخص مفرد گذشته بعید : خوانده بود Ø.
- ۳- سوم شخص مفرد استمراری : می‌خواند Ø.
- ۴- سوم شخص مفرد در ساختهای مجهول : خوانده شد Ø ، خوانده می‌شود Ø.
- ۵- فعل امر : بخوان Ø.
- ۶- فعل «هست» Ø.

در حالی که فعل «است» تکواژ صفر ندارد. تکواژ صفر، یک شناسه است و پس از فعل می‌آید، از این رو اگر فعلی، اسمی شده^۲ باشد دیگر تکواژ صفر ندارد، مانند:

- ۱- خورد و خوراک
- ۲- رفت و آمد

تکواژ صفر در ساختهای غیر شخصی نیز وجود ندارد، مانند:

- ۱- باید درس خواند.

بدیهی است که فعل آینده نیز به دلیل اینکه شناسه را به فعل معین می‌چسباند،

خودش تکواژ صفر ندارد، مانند:

1. clitic
2. Nominalized

۱- خواهم خواند.

فصل هفتم کتاب به معرفی فرایندهای مختلف واژه‌سازی اختصاص یافته است. در اینجا فرایندها بر اساس میزان کاربردشان در زبان فارسی به دو گروه «اصلی» و «فرعی» تقسیم شده‌اند (ص ۸۴) و برای هرکدام توصیف و مثال ارائه شده و این نوع نگاه در دسته‌بندی فرایندهای واژه‌سازی از نکات مثبت این کتاب است. اگر چه فرایندهای دیگری چون ابداع^۱، گسترش معنایی/استعاری^۲، جعل واژه^۳، ترکیبهای نحوی^۴ و اختصارسازی^۵ را نیز می‌توان در زمره فرایندهای فرعی واژه‌سازی دانست (نک: شریفی، ۱۳۸۷). در همین فصل (ص ۸۵) برای تکواژ پایه از کلمه «root» استفاده شده در حالی که معادل انگلیسی برای این مفهوم «base» است (کاتامبا، ۱۹۹۳: ۴۵).

در فصل هشتم، هنگامی که از ترکیب عددی سخن به میان می‌آید (ص ۱۰۲)، مؤلف، هسته نحوی را برای دو ترکیب «دوچرخه» و «چهارچشمی» به ترتیب صورت‌های «دو» و «چهار» معرفی می‌کند. اگرچه در این مورد به دلیل تعدد آراء صاحب‌نظران نمی‌توان با قاطعیت پاسخ صحیح را تشخیص داد، اما اگر بپذیریم در یک ترکیب، هسته باید به عناصر دیگر نقش اعطا کند و همچنین هسته نحوی، مقوله کلمه حاصل را تعیین می‌کند، پس صورت‌های «دو» و «چهار» در ترکیبهای مذکور نمی‌توانند هسته واقع شوند. از این رو در واژه «دوچرخه» که دارای هسته‌ای درون مرکز است و می‌توان آن را نوعی چرخ قلمداد کرد، «ه» و «دو» (که یک سور منطقی است) نقش وابسته‌های «چرخ» را که هسته است دارند. اما واژه «چهارچشمی» متفاوت است زیرا این کلمه مرکب که نقش قیدی دارد برون مرکز بوده و فاقد هسته درونی است. لازم به یادآوری است تنها در صورتی که مؤلف از دیدگاه کمینگی^۶ هسته را بررسی کرده باشد ادعایش برای هسته‌قراردادن «دو» و «چهار» درست خواهد بود که در این صورت بهتر بود بدان اشاره می‌شد.

1. coinage
2. extension
3. word manufacture
4. syntactic compound
5. abbreviating
6. minimalism

فصل نهم و دهم به ترتیب، حاوی اطلاعاتی در مورد نحو، تاریخچه مطالعات آن و به‌ویژه چگونگی شکل‌گیری دستور زایشی و بررسی ساختمان گروه و انواع آن در زبان فارسی است. در فصل دهم (ص ۱۲۶) مؤلف بر اساس تعریفی که از گروه فعل ارائه می‌کند، مثال شماره ۲۹۰، «توپ را انداخت» را یک گروه فعلی معرفی می‌کند، اما در مثالهای ۳۱۹ و ۳۲۴ (ص ۱۲۸) فقط «برشمرد» را در عبارت «غایبین را برشمرد» و «محکم کرد» را در «پیچ را محکم کرد» گروه فعلی معرفی کرده و دلیل آنرا مشخص ننموده است.

در فصل آخر کتاب نیز مثال شماره ۳۷۷ (ص ۱۳۷) با تعریفی که از بند (فراکرد) ارائه شده، در تناقض است. در کتاب آمده است: «جمله ساده‌ای که معنی کاملی نداشته باشد، فراکرد نامیده می‌شود»، اما در جمله «هوا سرد شد، بخاری را روشن کردم» هر دو بند دارای معنای مستقلی می‌باشند و به تنهایی نیز معنای کاملی دارند. در نمودار درختی صفحه ۱۵۱، مؤلف «تا» را در جمله «تا کامران به خانه رسید خوابید»، حرف ربط دانسته، که منجر به ارائه نموداری نادرست شده است. از آنجا که تحلیل نحوی عبارت است از شناختن سازه‌ها، تشخیص مقوله‌های دستوری و نیز نقشهای سازه‌ها (غلامعلی‌زاده ۱۳۸۶: ۲۵)، لذا باید این سه جنبه تحلیل نحوی، در ارتباط با یکدیگر مطرح شوند. در ساختار دستوری - معنایی جمله مذکور، «تا» نقش قیدی از نوع زمان دارد و فقط در معنای ساده خود و نیز هنگامی که معنای تحذیری (مبادا) داشته باشد حرف ربط محسوب می‌گردد و هر دو معنی به ترتیب در دو جمله زیر به کار رفته‌اند:

- ۱- آمدم تا تو را ببینم.
 - ۲- گر خردمند از او باش جفایی بیند تا دل خویش نیازارد و در هم نشود
- و در صورتی که در معنای پایان به‌کار رود حرف اضافه خواهد بود (مشکوة‌الدینی، ۱۳۸۷: ۱۹۵)؛ که در این صورت گروه حرف اضافه‌ای، مفهومی قیدی می‌یابد؛ مثال:

- ۱- از خانه تا دانشگاه
 - ۲- از ابتدا تا انتها
- علیرغم همه این نکته‌ها، باید اذعان داشت مؤلف راهی پیموده که به راستی در سبک و

نوع خود کم نظیر است. قلم روان مؤلف، حقیقتاً امتیاز بزرگی است که بسیاری از آن محروم‌اند و شاید انتشار این کتاب، راهی را برای ترویج این سبک نگارش و آسان نویسی کتب درسی و علمی باز کند. نکاتی که جهت برطرف‌سازی ضعفها و ارتقاء، به جایگاه شایسته‌تر، هنگام چاپهای بعدی این کتاب تذکر داده شد به هیچ وجه از ارزش آن نمی‌کاهد. کتابی که نسبت به آثار مشابه، مخاطبین بسیاری را جذب کرده و بازتاب خوبی بین دانشجویان به ویژه داوطلبان آزمون ورودی تحصیلات تکمیلی دانشگاهها داشته است؛ اثری موجز و مفید که حاصل تلاش یک پژوهشگر فعال و یک زبان‌شناس آگاه است و همچون یک دوره فشرده کلاس درسی در اختیار دانشجویان و علاقمندان قرار گرفته است.

ب) نقد بر نقد

فربیا قطره در شماره دوم از فصلنامه زبان و زبان‌شناسی (پاییز و زمستان ۱۳۸۶) و مهرداد نغزگوی کهن در شماره چهارم از ویژه‌نامه دستور (اسفند ۱۳۸۷)، نقدی بر کتاب ساخت زبان فارسی ارائه کرده‌اند که در این بخش، شرح مختصری از آنها خواهد آمد. ریزبینی و دقت نظر این منتقدین در بررسی موشکافانه کتاب، نشان‌دهنده توجه و حرمت نهادن ایشان به اثر مذکور بوده و بازتاب جلب نظر زبان‌شناسان از سوی این کتاب است.

منتقدین محترم بسیار دقیق موضوعات مطرح در کتاب را بررسی کرده‌اند و غالب موارد بجا و درست تذکر داده شده است. اما همان‌گونه که در ابتدای بحث نیز عنوان شد در بررسی یک کتاب درسی دانشگاهی، مبانی و معیارهایی وجود دارد که سنگ ترازوی یک نقد به شمار می‌روند که بهتر بود این معیارها در بررسی آنها به کار گرفته می‌شدند. این دو نقد، نقدهایی محتواگرا هستند که بدون در نظر داشتن شاخص روش و ساختار، از همان ابتدا با نقدی استدلال محور به ذکر ایرادهای کتاب پرداخته‌اند.

قطره، در ابتدا (ص ۱۵۹) با عنوان نمودن اشتباهات تایپی، نقد را با یک تحلیل صوری شروع می‌کند، به طوری که خواننده انتظار دارد در ادامه با تحلیلی ساختاری از کتاب روبه‌رو شود، اما بلافاصله سخن از ضعفهای محتوایی به میان می‌آید و البته بهتر بود موضوعات با نظمی بیشتر مورد بررسی قرار گرفته و ارائه می‌شدند؛ گاهی نیز در

لابه‌لای بررسی محتوایی باز تحلیل‌هایی صوری به چشم می‌خورند (ص ۱۶۰). عدم رعایت ترتیب در ذکر صفحات مورد بررسی نیز از جمله مواردی است که بهتر بود در تنظیم نکات، مورد توجه قرار می‌گرفت.

همانگونه که قبلاً گفته شد، غالب تذکرات به جا بوده اما مواردی جای تردید دارند؛ به عنوان نمونه (ص ۱۶۰)، منتقد، ایرادی بر مشخصه [لبی] برای ویژگی ثانویه [d] در کلمه «دور» عنوان کرده است و معتقد است به جای آن می‌بایست از مشخصه [لبی‌شده] استفاده می‌شد، در حالی که معمولاً در تعریف و شرح یک تولید در یک جمله، این صورت (لبی‌شده) استفاده می‌شود نه در نشان دادن مشخصه، لذا خود مؤلف، این مشخصه را به درستی نشان داده است؛ هر چند، معادل قرار دادن اصطلاح «rounded» از سوی مؤلف برای ویژگی «لبی‌شده» صحیح نیست، زیرا ویژگی [لبی] زیر مجموعه‌ای از ویژگی [+گرد] است، به طوری که هر تولید گردی، لبی‌شده است، اگرچه عکس آن صادق نباشد؛ بدین ترتیب در این مورد استفاده از مشخصه [+گرد] نیز به جای [لبی] کفایت می‌کند.

منتقد با اشاره به ایراد وارد بر مثال ۳۷ (ص ۴۲)، عدم مجاورت بلافصل /n/ با /p/ را عنوان می‌کند، در صورتی که مجاور بودن یا نبودن این دو واج، اساساً ربطی به ایراد وارد شده و توجیه آن ندارد. طرح مسئله جداسازی تکواژها از هم نیز موضوعی است که در آزمونهای ورودی تحصیلات تکمیلی دانشگاهها نیز سؤالات بسیاری را به خود اختصاص می‌دهد و با در نظر داشتن اینکه مخاطبین این کتاب، دانشجویان کارشناسی و داوطلبان کنکور برای ورود به مقطع کارشناسی ارشد هستند، طرح توضیحات پیچیده زبان‌شناسانه و در زمانی، در مورد جداسازی ستاک گذشته فعلها ضروری به نظر نمی‌رسد و باید دیدگاه طراحان سؤالات آزمونهای تحصیلات تکمیلی دانشگاهها را هم در نظر داشت.

در خصوص تکواژهای رسوبی، بدون ذکر هیچ استدلال علمی و صرفاً بیان اینکه می‌توان این وندهای مرده را در یک واژه تشخیص داد، دلیل قانع کننده‌ای برای محاسبه در شمارش تکواژها در ساختمان واژه باشد، چراکه با نگاهی به اصول شش‌گانه نایدا

(۱۹۴۹) درباره شناسایی و تقطیع تکواژها که مورد قبول زبان‌شناسان از جمله زبان‌شناسان ایرانی نیز هست (شقایق، ۱۳۸۶: ۷۸)، مشخصه‌ای که بتواند چنین وندهایی را در یک تکواژ، مستقل بداند، وجود ندارد. اتفاقاً طبق اصل ششم، یک تکواژ علاوه بر اینکه باید بتواند در مجاورت تکواژهای آزاد دیگر قرار گیرد، باید به تنهایی نیز بتواند در ساختهای زبانی کاربرد داشته باشد، که وندهای رسوبی (مرده/سترون) دارای چنین ویژگی نیستند؛ پس در تقطیع تکواژها محاسبه نمی‌شوند.

نکته دیگر اینکه منتقد با اشاره به اصل اقتصاد (ص ۱۶۴)، عنوان می‌کند که مؤلف نباید برای ترکیب‌های نحوی به جمله‌ای زیربنایی قائل باشد، در حالی که در جای دیگر، احتمال وجود جملات دیگری را بیان می‌کند که می‌توانند صورتهای زیربنایی دیگری برای یک ترکیب نحوی باشند. اما به نظر می‌رسد منظور مؤلف از قائل شدن به چنین جملاتی، وجود رابطه‌ای معنایی است که به واسطه آن می‌توان جمله‌ای زیرساختی برای آن حدس زد؛ به عنوان مثال در یک ترکیب نحوی فاعلی مانند «خداداد» که همیشه یکی از اجزاء ترکیب، فاعل جمله زیر ساختی است (خدا)، فعل «دادن» می‌بایست دو متمم داشته باشد (یک فاعل و یک مفعول)، لذا ساختار جمله زیربنایی آن می‌تواند به صورت زیر باشد:

خداداد ← [خدا] او را [داد]ه است.

و یا

زلزله‌خیز ← جایی که [زلزله] از آن بر می‌[خیز]د.

منتقد در این مورد توضیح نداده است که چرا نباید معنا را در نظر گرفت و آیا جملات پیشنهادی ایشان به راستی در راستای اصل اقتصاد ساخته شده‌اند؟! از آنجا که منتقد، خود زبان‌شناسی آگاه به مسائل مربوط به زبان‌شناسی است، گاه با طرح مسائلی (ص ۱۶۵)، سطح علمی مخاطبان کتاب را در نظر نگرفته و در مواردی به حشو، آن را در بوتۀ نقد آزموده است. دیگر بار یادآوری می‌کند که مخاطبین هنوز به دسته زبان‌شناسان نپیوسته‌اند تا احتیاج به توضیحاتی پیچیده و دقیق، جهت تمایز مفاهیم تخصصی و نیز معادلهای انگلیسی آنان داشته باشند.

قطره در صفحه آخر نقد (ص ۱۶۶)، عنوان می‌کند که در تحلیل نمودارهای صفحات ۱۵۱ تا ۱۵۶ کتاب ساخت زبان فارسی، «که» می‌بایست در زیر گروهی به نام «متمم‌نما» قرار می‌گرفت نه «ربط»، در حالی که از هر دوی این اصطلاحات در تحلیل ساختمان جمله‌ها استفاده می‌شود (مشکوة‌الدینی، ۱۳۸۷: ۲۳۱-۲۳۰).

نغزگوی کهن نیز در شانزده صفحه، بحث خود را با ارائه پیشینه‌ای دو صفحه‌ای از کتاب‌های منتشر شده در حوزه ساخت زبان فارسی که در نقدنویسی معمول نیست، آغاز کرده است. ایشان با دقت نظری ویژه به نقد کتاب پرداخته که در غالب موارد، تذکرات، درست و البته در مواردی نیز با اشکال مواجه است.

نخست آنکه عنوان نقد ایشان محدودتر از موارد مطرح شده در ذیل آن است زیرا این نقد که می‌بایست بنا بر عنوان مقاله، معرفی و نقد کتاب ساخت زبان فارسی باشد، بیشتر معرفی آثار دیگران و سپس نقد این کتاب است. نغزگوی کهن نیز با اشاره به شماره‌گذاری نادرست فصلها و زیر فصلهای کتاب، نقد خود را با یک تحلیل صوری شروع می‌کند، به طوری که انتظار می‌رود در ادامه، با تحلیلی ساختاری از کتاب روبه‌رو شویم، اما بلافاصله سخن از ضعفهای محتوایی به میان می‌آید.

منتقد در صفحه ۲۱۹ به دقیق نبودن تاریخ انتشار اولین کتابهای دستور سنتی فارسی در صفحه ۱۱ کتاب ایرادی وارد کرده اما خود پاسخی برای رفع این اشکال ارائه نکرده همچنین در همان صفحه، جمله‌ای از مؤلف در صفحه ۱۲ کتاب، مبنی بر تغییر ناپذیر بودن دستورهای سنتی، آورده اما باز هیچ توضیحی در رابطه با مشکل‌دار بودن یا نبودن این جمله داده نشده است. در صفحات ۲۲۰ و ۲۲۱ نیز در لابه‌لای موضوعات محتوایی به اشکالات صوری اشاره می‌شود. نغزگوی کهن در صفحه بعد (ص ۲۲۲) ترتیب ارائه مفاهیم مربوط به «واژه» را مناسب ندانسته و بدون عنوان نمودن استدلال علمی محکم آن را نارسا خوانده است. از آنجا که منتقد خود زبان‌شناسی وارد به مباحث ظریف و پیچیده زبان‌شناسی است گاه با وسواس بسیار و خارج از سطح مخاطبان اصلی کتاب این مباحث را به چالش کشیده و گاه در مواردی، سلیقه شخصی خود را مطرح نموده است (صص ۲۲۳-۲۲۲).

همانگونه که پیشتر در ابتدای این مقاله اشاره شد، در کتابهای تخصصی (کاتامبا، ۱۹۹۳: ۴۷-۴۱) معمولاً تکواژها به دو دسته آزاد و وابسته و هر یک از این دسته‌ها نیز خود به دو زیرگروه واژگانی و دستوری/نقشی تقسیم می‌شوند. وندها نیز چه اشتقاقی و چه تصریفی، زیر گروهی از تکواژهای دستوری وابسته به‌شمارمی‌روند (شفاق، ۱۳۸۶: ۷۲-۶۵) از این روی، اشکالی بر تقسیم‌بندی کتاب وارد نیست (ص ۲۲۳).

در صفحه ۲۲۴ منتقد بر این اعتقاد است که عنوان فصل ششم کتاب که «شمارش تکواژهای جمله» است عنوانی عجیب می‌باشد و از آنجا که «جمله» اساساً به حوزه‌ی نحو مربوط است ارتباطی به تکواژ ندارد. اما نباید از نظر دور داشت که تکواژهایی چون کسره اضافه در سطحی فراتر از کلمات نمایان می‌شوند، پس این موضوع فقط محدود به حوزه ساخت واژه (صرف) نیست (ص ۲۲۴). نغزگوی کهن در جایی دیگر (ص ۲۲۷) در نقد فصل هشتم کتاب با عنوان «ترکیب‌های نحوی واژگانی در زبان فارسی» سؤالی را خطاب به مؤلف عنوان کرده است به این مضمون که «آیا ترکیب غیر نحوی واژگانی هم داریم؟» در پاسخ باید گفت بله، زیرا در ترکیب‌هایی مانند «هوا فضا» و «خانه‌دار» ما با ترکیب‌های غیر نحوی روبه‌رو هستیم.

به هر ترتیب، هدف از این بحثها و تذکرها، بررسی همه‌جانبه یک موضوع، قضاوت منطقی، عادلانه و آگاهانه، در راستای پرورش تفکری نقادانه، به منظور صیقل دادن به گوهری پر ارزش است که امید می‌رود این روحیه نقادی و نقدپذیری در مسیری سالم، علمی و دوستانه، با رعایت ادب، رواج یابد تا روز به روز شاهد شکوفایی و ارتقاء آثار نویسندگان باشیم.

منابع:

افضلی، مهدی (۱۳۸۷) اصول و مبانی نقد کتاب.

<http://jmahdi1.persianguig.com/PowerPoint/kargah.naghd17.ppt>

بازت، رولان، نقد تفسیری، ترجمه محمد تقی غیاثی، نشر بزرگمهر، تهران.

<http://www.dibache.com/text.asp?cat=1979&=38>

بهرام بیگی، مهری، (۱۳۸۵) «درآمدی بر نقد»، سخن سمت، شماره ۱۷.

ثمره، یدالله (۱۳۸۱) *آواشناسی زبان فارسی - آواها و ساخت آوایی هجا*، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۴) *نقد ادبی*، جلد اول، امیرکبیر، تهران.

http://aftab.ir/articles/art_culture/literature_verse/c5c1125498259p1.php

سرشار، محمدرضا (۱۳۸۴) «انواع نقد ادبی».

<http://www.sarshar.org/archives/000095.html>

شقایق، ویدا (۱۳۷۶) «واژه بست چیست؟ آیا در زبان فارسی چنین مفهومی کاربرد دارد؟»،

مجموعه مقاله‌های سومین کنفرانس زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران.

_____ (۱۳۸۷) *مبانی صرف، سمت*، تهران.

شریفی، لیلا (۱۳۸۷) *بررسی اختصارسازی در زبان فارسی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی،

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران.

طباطبائی، علاءالدین (۱۳۸۲) *اسم و صفت مرکب در زبان فارسی*، مرکز نشر دانشگاهی،

تهران.

غلامعلی‌زاده، خسرو (۱۳۸۶) *ساخت زبان فارسی*، احیاء کتاب، تهران.

قطره، فریبا (۱۳۸۶) «نقد ساخت زبان فارسی»، *مجله انجمن زبان‌شناسی ایران*، زبان و

زبان‌شناسی، سال سوم، شماره دوم.

کلباسی، ایران (۱۳۷۱) *ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز*، پژوهشگاه علوم انسانی و

مطالعات فرهنگی، تهران.

مشکوٰة‌الدینی، مهدی (۱۳۸۷) *دستور زبان فارسی - واژگان و پیوندهای ساختی*، سمت، تهران.

ملکی، حسن (۱۳۸۵) «مبانی و معیارهای نقد کتاب درسی دانشگاهی»، *سخن سمت*، شماره ۱۷.

Bauer L.(2003), *Introducing Linguistic Morphology* , Edinburgh: Edinburgh University Press.p,38.

Katamba F.(1993), *Morphology*, London: Msacmillia Press Ltd. pp, XIV,55.

Versteegh K.(1997). *Landmarks In Linguistics Thought III: The Arabic Linguistic Tradition*, London and New York: Routledge.